

با سپاهیان نشان آماده شدند تا در صورتی که امپراطور دستور حمله را صادر نماید آنها هم آمادگی خود را اعلام نمایند و اگر هم بخواهد تسلیم شود آنها او را اطاعت نمایند. ولی در این روز هیچگونه تصمیمی گرفته نشد غلات و ارزاق عمومی در قرارگاه به شدت کاهش یافت تا جایی که هر یک سیرونیم گوشت لاشه گاو مرده به یک روپیه به فروش می رسید.

بیست و هشتم ذیقعدہ بیست و پنجم فوریه

در روز ۲۶ ذیقعدہ سربلندخان اجازه یافت که به طرف اردوگاه نادرشاه کوچ نماید طبق یک دستور قشون و باروبنه اش در سمت راست قرارگاه نادرشاه جای داده شد و خود او نیز به اتفاق خان زادخان و سه یا چهار سوار اسکورت و چهار یا پنج خدمه به طرف اردوگاه نادرشاه روانه گردید و در چادر کوچکی جنب اقامتگاه سعادتخان در نزدیکی «بارگاه» اقامت گزید.

مقارن ساعت نه صبح محمدشاه (طبق یک دستور) بر تخت روان سلطنتی نشست و به اتفاق امیرخان و اسحقخان و تعدادی از خواجگان رهسپار اردوگاه نادرشاه گردید. هنگام ورود او را به چادری که روز قبل به فرمان نادرشاه در مقابل جایگاه اختصاصی برایش آماده نموده بود راهنمایی کردند در اینجا او اجازه یافت که هر تعداد خدمه و یا هر چیز دیگری که احتیاج داشته باشد در اختیارش گذاشته بود و ضمناً هزار سوار قزلباش به عنوان گارد محافظ او گماشته شدند.

مقارن ساعت هشت شب محمدشاه احضار و به ملاقات نادرشاه رفت و بعد از سه ساعت به استراحتگاه خود مراجعت نمود و همان

شب دستوری صادر شد که هیچکس از «امراء» حق ملاقات با او را نداشته باشند.

بیست و هفتم ذیقعدہ بیست و ششم فوریه

روز بیست و هفتم ذیقعدہ سربلندخان «به دربار» نادرشاه فرا خوانده شد و مقرر گردید که او و سعادتخان در معیت «توپچی» باشی و «نسقچی باشی» که هر کدام دویست سوار در اختیار داشتند مأموریت‌هایی انجام دهند «توپچی باشی» وظیفه داشت تا تمام تجهیزات و واحدهای توپخانه امپراطور و امراء را ضبط نماید و «نسقچی باشی» نیز دستور داشت تا با کمک قمرالدین خان خزانه سلطنتی و کلیه وسائل و مهمات متعلق به امپراطور و امرای معدوم شده را مصادره نماید و همچنین سلطان احمد پسر امپراطور و ملکه الزمان امپراطریس را به استراحتگاه محمدشاه اعزام نمایند و همزمان امریه‌ای به قمرالدینخان و سعادتخان صادر شد که تمام نوکران و سربازان قدیمی امپراطور در محل اقامت خود باقی بمانند ولی تمام عملیات و باربرها از خدمت معاف و متفرق شوند. طبق همین فرمان تمام اموال و اثاثیه مورد نظر ضبط و مصادره گردید و نیز پسر امپراطور و همسر او (ملکه الزمان) به اندرون محمدشاه اعزام شدند.

در این روز بی نظمی و آشفتگی‌های زیادی در اردوگاه محمد شاه به وقوع پیوست و مقدار زیادی از باروبنه و تجهیزات را به غارت بردند و عده‌ای از سربازان و گماشتگان امپراطور فرار کردند و به طور مخفی زندگی تازه‌ای را آغاز نمودند.

بیست و هشتم ذیقعدہ بیست و هفتم فوریه

امروز ۲۸ ذیقعدہ بقیه سپاه محمدشاه با باروبنه و تجهیزات بدون واحدهای توپخانه به طرف اردوی نادرشاه حرکت نمود و همچنین نوکران قدیمی امپراطور و امراء (طبق یک دستور) در محلی که نهر کوچکی آنها را از اردوگاه مجزا می نمود مستقر شدند.

تمام وسائل و باروبنه و مهمات امپراطور در اختیار نادرشاه قرار گرفت در همین روز دویست عراده توپ با وسائل نقلیه از واحدهای توپخانه امپراطور و مقداری از خزینه شاهی به همراه هزار سوار از خدمه توپخانه با اسکورت دو هزار سوار قزلباش به کابل گسیل گردید تا از آنجا به قندهار حمل گردد. امروز نادرشاه سه ماه حقوق بلاعوض به ملتزمین و سپاهیان و عملجات خود پرداخت نمود، درست همان کاری را که قبلا در قندهار انجام داده بود.

بیست و نهم ذیقعدہ بیست و هشتم فوریه

صبح روز ۲۹ ذیقعدہ طهماسب خان وکیل مأموریت یافت در قلعه شاه جهان آباد مستقر شود و همچنین سعادت خان مأمور شد از شهر و خانه «امراء» حفاظت نماید و نیز مقرر گردید عظیم الله خان عبور از رودخانه را تحت نظر داشته باشد با این ترتیب افراد فوق الذکر هر کدام با افراد و تجهیزات خویش همراه با چند تن «نسقچی» سوار که مأموریت داشتند از تعدی و اجحاف و آزار به

مردم شهر جلوگیری نمایند به صوب مأموریت خود روانه شدند. و سر بلندخان نیز رخصت یافت تا به قرارگاه خود مراجعت نماید.

اول ذیحجه اول مارس

در اول ذیحجه نادرشاه مقارن ساعت چهار صبح با بیست هزار سوار انتخابی به طرف شاه جهان آباد حرکت نمود و از طرفی چهار هزار سوار تفنگدار مأمور «قرق» وظیفه داشتند تا حرم شاهی را اسکورت نمایند و هیچ ذیرواحی نه زنده و نه مرده و نه بیمار و نه ایرانی و نه هندی اجازه نداشتند در آن مسیر عبور نمایند و هر کس به اندازه یک تیررس به آنجا نزدیک می شد مورد شلیک قرار می گرفت محمدشاه نیز همراه چهل تا پنجاه سوار از مشاورین و ملتزمینش با اسکورت ده هزار سوار قزلباش و دو هزار تفنگدار در فاصله یک کوس مسافت در عقب نادرشاه حرکت می کرد در یکطرفش سر بلندخان با قشون و باروبنه اش، و در طرف دیگر اثاثیه و تجهیزات خود امپراطور و همچنین در سمت دیگری افراد و باروبنه نظام الملک و قمرالدین خان و محمدخان پنگوش و هر دسته به وسیله این سواران معین می گردید.

پس از پنج روز راهپیمائی وارد «سنیوت» شدند در اینجا چند دهکده نه تنها مورد غارت و چپاول قرار گرفتند بلکه تعداد زیادی از سکنه آنها نیز به قتل رسیدند اهالی «پاتی پوت» و «سنیوت» همیشه مورد تهاجم و دستبرد اشرار قرار می گیرند.

ششم ذیحجه ششم مارس

سه‌شنبه ششم ذیحجه قشون به سنیوت رسید و شب را در «منیرلا» اتراق کرد سربلندخان رخصت یافت به شهر مراجعت کند و صبح زود وارد خانه‌اش گردید.

هفتم ذیحجه هفتم مارس

چهارشنبه هشتم ذیحجه نادرشاه وارد باغ شالی‌مار شد.

هشتم ذیحجه هشتم مارس

پنجشنبه هشتم ذیحجه به فرمان نادرشاه محمدشاه برتخت‌روان نشست و به اتفاق دویست تن از ملتزمین سواره و پیاده خود در حالی که چهار هزار سوار قزلباش وی را اسکورت می‌نمودند وارد قلعه شدند و او را در «عیش‌محل» جای دادند. چون نادرشاه شنیده بود که مردم شهر ناراحت و عصبانی هستند محض احتیاط آن شب وارد شهر نشد ولی صبح به اتفاق بیست هزار سوار با احتیاط تمام وارد قلعه شد و بقیه اردوی خود را امر به توقف در بیرون شهر داد.

پس از آنکه وارد قلعه شد محمدشاه به پیشوازش شتافت و به او تبریک گفت و آنگاه هردو به اتفاق صبحانه را با هم صرف نمودند و تاغروب به مذاکره پرداختند در این موقع نادرشاه نهایت

احترام را در حق او به جای می‌آورد و به وی محبت فراوان می‌کرد. امروز نادرشاه فرمانی صادر کرد که سپاهیان را از تجاوز وی— احترامی نسبت به سکنه شهر منع می‌کرد و به «نسق‌چی باشی» دستور داد که هرکس از این فرمان سرپیچی کند و به یکک فردهندی آزار برساند تنها گوش یا دماغ او قطع نخواهد شد بلکه تا حد مرگ او را چوب خواهند زد و این دستور درباره تمام سپاهیان قزلباش در هر مقام و منصبی که باشند به مرحله اجرا درخواهد آمد ولی مردم به قدری از هیئت خشن و قیافه زمخت^۸ ایرانیان در هراس بودند که حتی از معامله و گفتگو با آنها خودداری می‌کردند.

نهم ذیحجه نهم مارس

نادرشاه در شب نهم ذیحجه سعادت‌خان را احضار نمود و در باره جمع‌آوری و پرداخت «پیشکش» با وی به تندی گفتگو نمود و مقارن ساعت چهار صبح همان شب سعادت‌خان در یکک حالت اغمء و بیمهوشی بدرود حیات گفت. بعضی‌ها تصور می‌کنند که او در یکک حالت عصبی درگذشت و یا احتمالاً از فرط خشم و غضب و با استفاده از زهر دست به خودکشی زده است.

۸- هرچند ایرانیها از لحاظ ادب و تجمل‌پرستی از دیگر مردم خاورزمین مزیت‌هایی دارند ولی در عین حال خیلی جسور و گستاخ و در پوشیدن لباس و رسیدگی به وضع ظاهری خود لاقید می‌باشند و از این لحاظ با مردم حساس و نازک‌بین هندوستان قابل مقایسه نیستند. «نویسنده».

دهم ذیحجه دهم مارس

شنبه دهم ذیحجه روز عید «اضحی» اول صبح سربلندخان به قلعه احضار شد و با طهماسبخان و کیل و مصطفیخان «عارض بیگی» و نظامالملک و قمرالدینخان تمام روز را درباره جمع-آوری «پیشکش» به مذاکره پرداختند امروز ظهر طهماسبخان نه نفر «نسقچی باشی» سوار به میدان خواربارفروشی اعزام داشت و دستور داد تا انبارهای غله محتکرین را به روی مردم باز نمایند و قیمت ارزاق عمومی را در حد معقول تثبیت نمایند. به مجردی که آنجا رسیدند دستور دادند تا گندم را از قرار هر ده سیر به یک روپیه به فروش برسانند لیکن فروشندهگان و صاحبان دکاکین به این عمل اعتراض نمودند و عصر همان روز گروهی از مردم دست به تظاهرات زدند^۹ و به تدریج دستجات دیگری نیز به آنها پیوستند و در نتیجه سرکرده «نسقچی باشیها» و چند تن از «قزلباشها» را که برای خریدن مایحتاج عمومی به آنجا آمده بودند به قتل رسانیدند و غروب همان روز شایع کردند که نادرشاه دستگیر و زندانی شده است و بعضیها نیز گفتند که او رامسموم کرده اند با این ترتیب تمام افراد بیکاره و ارذل و اوباش از تمام محلات شهر در این غائله شرکت نمودند و هر نوع اسلحه یا جنگکافزاری که به دست می آوردند به طرف قلعه شلیک یا پرتاب می نمودند. با وقوع این حادثه سربازان نادرشاه که در پای قلعه کشیک می دادند لامحاله بعضی عقب نشستند و عده ای نیز

۹- گردانندگان این تظاهرات سید نیازخان و شهسوارخان پسر یا یکی از خویشان قوریخان و ریحان نظر بودند. «نویسنده».

به نقطه ای بین رودخانه «رتی» و قلعه پناه بردند و برخی را هم به قتل رسانیدند و آن دسته از قزلباشهایی را هم که در قصرخان دوران و دیگر کاخهای بزرگ جا داده شده بودند تمام شب حالت دفاعی گرفتند و در این حیص و بیص چند تیر توپ نیز از قلعه و کاخها شلیک شد تا از هجوم شورشیان و حمله آنها جلوگیری به عمل آید در تمام این مدت غائله و شورش رو به گسترش بود و لحظه به لحظه شمار شورشیان فزونی می گرفت سید نیازخان داماد قمرالدینخان چند تن «نسقچی باشی» را که به عنوان گارد از خانه اش حفاظت می کردند با ضرب گلوله به قتل رسانید.

یازدهم ذیحجه ۱۱ مارس

یکشنبه ۱۱ ذیحجه مقارن ساعت هشت صبح هنگامی که غائله و شورش به اوج خود رسیده بود نادرشاه در حالی که بسیار خشمگین به نظر می رسید سواره از قلعه خارج و به طرف Chandni Chok (بازار) رهسپار شد تا دستور مجازات شورشیان و رفع غائله را صادر نماید در بین راه با جسد چند تن از سربازان خود که شب قبل به دست شورشیان کشته شده بودند برخورد نمود او یک فوج نیرومند از سربازان خود را به میان معرکه اعزام داشت تا در صورت لزوم با توسل به اسلحه غائله را سرکوب و جمعیت را متفرق نمایند او همچنین اجازه داد که مسببین را به قتل برسانند ولی در عین حال به آنهایی که در غائله دست نداشتند آزاری نرسانند.

در آغاز سربازان نادرشاه با شورشیان به مدارا رفتار کردند ولی جمعیت بدون ترس و واهمه لحظه به لحظه جسورتر و

گستاختر می‌شدند سرانجام سربازان با تفنگ و کمان به طرف آنها تیراندازی نمودند.

در این موقع نادرشاه به مسجد روشن‌الدوله که نزدیک محکمه حاکم شرع بود، وارد گردید سکنه محل که از این موضوع اطلاع یافتند در اطراف مسجد اجتماع کرده و شروع به پرتاب سنگ نمودند در این اثنا از درون یکی از پنجره‌های مسجد تیری به سوی نادرشاه شلیک شد که به خطا رفت لیکن یکی از افسرانی که در کنارش ایستاده بود کشته گردید و این حادثه موجبات خشم و غضب وی را فراهم نمود و امر به قتل عام داد بلافاصله سربازان از دیوارها و پنجره‌ها به درون خانه‌ها هجوم بردند و شروع به کشتار دستجمعی نمودند صحنه این کشتار مساحتی را به طول سه کوس از «طرف اردو» (بازار صرافها) تا جلو قلعه «عیدگاه قدیم» و از یک طرف هم تا Jittli Tamb و از طرف دیگر نیز تا پل «متاعی» را دربر می‌گرفت. تمام کوچه‌های بازار و خانه‌های اطراف و «خانم‌بازار» و اطراف مسجد جامع و بازار بزازها و طلافروشان مورد غارت و چپاول قرار گرفت و بعضی محل‌ها نیز به آتش کشیده شد و سربازان هرکسی را که درخانه‌ها یا کوچه‌ها یا بازار می‌دیدند چه بزرگ و چه کوچک و چه زن و چه مرد همه را از دم تیغ می‌گذرانیدند حتی درنده‌خوئی و تبعیت را به جائی رسانیدند که چند زن زندانی را نیز به قتل رسانیدند. لطفعلی‌خان افسری که مأمور قتل عام میدان سعدالله‌خان و دروازه دهلی بود هنگامی که به خانه سربلندخان رسید خان هراسناک و حیران از خانه بیرون دوید و خود را به آن افسر معرفی نمود و بعد از آنکه قول داد مبلغی به او بپردازد دستور داد تا سربازانش به اهل خانه کاری نداشته باشند ولی در جاهای دیگر کشتار و آتش زدن در حد وحشی‌گری ادامه یافت.

نادرشاه پس از صدور فرمان قتل عام به قلعه بازگشت و در حدود دو ساعت محمدشاه و نظام‌الملک که برای شفاعت از مردم شهر آمده بودند در حال انتظار ماندند تا سرانجام نادرشاه وساطت محمدشاه را پذیرفت و دستور داد تا توقف و خاتمه کشتار را با نواختن طبل به اطلاع سربازان رسانیدند. این کشتار از ساعت هشت صبح تا سه بعد از ظهر ادامه یافت و در این بلوای عام چهارصد قزلباش و از سکنه شهر در حدود یکصد و بیست هزار تن (کوچک و بزرگ) به قتل رسیدند. بعضی‌ها شمار کشته‌شدگان را به یکصد و پنجاه هزار تن تخمین زده‌اند و همچنین ثروت و مایملک فراوانی به غارت رفت که مقادیر زیادی به خزانه نادرشاه واریز، و قدری هم دستخوش طعمه حریق گردید. در چندین خانواده هندو از هر خانوار تنها یک تن زنده مانده، و در جاهای دیگر بودند خانواده‌های سی تا چهل نفری که به دور هم جمع می‌شدند و خود را به آتش می‌کشیدند، در کوچه‌ها و خیابانها به قدری اجساد بر روی هم انباشته شده که برای مدتی رفت و آمد عابریں را مختل کرده بود.

هنگامی که کشتار عمومی آغاز شد شورشیان در یک طرفه العین ناپدید شدند اما بقیه مردم بی‌گناه و کسبه بازار به دست قزلباشان خشمگین قتل عام شدند. تعدادی از افراد متعصب به خاطر حفظ حیثیت خانواده نه تنها زنبایشان را کشتند بلکه خودشان را نیز معدوم نمودند یکی از این افراد بخت برگشته به مجردی که سربازان به نزدیکی خانه‌اش رسیدند در حدود بیست تن زن و افراد خانواده‌اش را در آتش افکند و خود منتظر ماند تا سربازان به خانه‌اش بریزند و او را نیز به قتل برسانند ولی برحسب اتفاق سربازان متوجه آن خانه نشدند و از آن محوطه گذشتند اما آن مرد چنان از خود بی‌خود و ناامید شده بود که به

دنبال آنها دوید و چند تن از آنها را به درون خانه آورد و اشیاء و اسباب‌های گرانبهای خانه را به آنها نشان داد. سربازان نیز پس از غارت کردن خانه بدون اینکه به‌وی صدمه‌ای برسانند از آنجا خارج شدند آن مرد پس از رفتن سربازان شخصاً اقدام به خودکشی کرد. تعداد زیادی از مردم به‌خصوص زنان و کودکان در خانه‌ها خود را به‌آتش کشیدند.

دوازدهم ذیحجه دوازدهم مارس

دوشنبه ۱۲ ذیحجه کلیه زندانی‌ها به‌خصوص زن‌ها^{۱۰} طبق فرمان نادرشاه آزاد و روانه خانه‌های خود شدند ولی باچشمائی اشکبار که نیازی به تشریح آن نمی‌بینیم.

سیزدهم ذیحجه سیزدهم مارس

سه‌شنبه ۱۳ ذیحجه آن دسته از سربازانی که قبلاً از طرف نادرشاه جهت جمع‌آوری و تحویل گرفتن توپها به «سرای» روح‌الله‌خان رفته بودند به‌وسیله سکنه آن منطقه به‌قتل رسیدند چون مردم این محله همه مغول و تاتار بودند یکک فوج نیرومند از سربازان ایرانی به‌آنجا اعزام گردید که بین پنج تا شش هزار

۱۰- در حدود ده هزار زن خود را به‌درون چاهها انداختند که بعضی زنده ماندند و بعد از دو سه روز آنها را از درون چاهها بیرون کشیدند تعداد زندانیان زن و مرد در حدود پنجاه هزار نفر تخمین زده شدند. «نویسنده»

تن از آنها را قتل‌عام نمودند و در حدود سیصد نفر از خدمه توپخانه به‌اتفاق «هزاره» یا سرکرده آنها را نیز همراه خود آوردند.

امروز فولادخان به‌دریافت «خلعت» مفتخر و به‌سمت «کوتوالی» شهر و قلعه منصوب گردید این انتصاب با نواختن طبل به‌اطلاع مردم رسید و همچنین دستوری صادر شد که هرکس برای حفاظت خود تعدادی محافظ استخدام نماید و از این به‌بعد سربازان از آنها محافظت نخواهند کرد.

یکک فوج سرباز به‌میدان خواربارفروشان اعزام گردید تا خانه و اموال سعادت‌خان را ضبط و مهروموم نمایند و تعدادی محافظ در آنجا بگمارند.

امروز نظام‌الدین و قمرالدین «پیشکش» یا جوه نقدی را که می‌بایست بپردازند پرداخت نمودند دارائی و ماترک خان دوران و مظفرخان ضبط و مصادره گردید. جواهرات و نقدینه و اثاثیه خان دوران (بدون احتساب آنچه در اردوگاه او تصاحب شد) به‌مبلغ یکک کرور^{۱۱} روپیه تخمین زده شد ولی ثروت و مالکیت مظفرخان تقریباً کمی کمتر از یکک کرور روپیه برآورده شده بود. امروز به‌دستور شاه دستجاتی از سربازان به‌عنوان کشیک و گشتی در اطراف شهر و سواحل رودخانه مستقر شدند و عبور از رودخانه «رقی» درمقابل قلعه بدون جواز عبور قدهن گردید اما هیچکس اجازه نداشت از آب راه پشت قلعه وارد شود. تمام افرادی که از «سرای» روح‌الله‌خان به‌اسارت گسرفته

۱۱- هر کرور مساوی است با صد لک (هر لک مساوی است با صد هزار)

و صد کرور نیز مساوی است با یکک اریب. «نویسنده».

شده بودند تماماً معدوم و جسد آنها به درون رودخانه پرتاب گردید.

چهاردهم ذیحجه چهاردهم مارس

چهارشنبه چهاردهم ذیحجه تعدادی «فقیر» به این قصد که به محل دیگری مسافرت کنند از شهر خارج شدند در بیرون شهر گشتی‌ها آنها را دستگیر و پس از قطع گوش و دماغ مجدداً آنها را به شهر بازگردانیدند.

پانزدهم ذیحجه پانزدهم مارس

پنجشنبه ۱۵ ذیحجه رایحه مشمئزکننده و تعفن اجساد که در اطراف قلعه و بازار و دیگر محلات افتاده بود مشام عابری را آزار می‌داد لذا امروز این اجساد را از سطح شهر جمع‌آوری و به درون رودخانه پرتاب می‌کردند و آنهایی که هم حدس زده می‌شد هندو هستند در حدود چهل تا پنجاه جسد را بر روی هم می‌ریختند و آنها را می‌سوزاندند.

شانزدهم ذیحجه شانزدهم مارس

جمعه ۱۶ ذیحجه فرمانی از طرف نادرشاه صادر شد که اهالی قلمرو ایران برای مدت سه سال از پرداخت مالیات معاف

می‌باشند (۳) این فرمان به وسیله یک چاپار به ایران ارسال گردید و همچنین در همین روز حقوق و مواجب عقب‌افتاده سربازان^{۱۲} و یک سال آینده سربازان و حتی خدمه و عمله و باربر به عنوان انعام و پاداش پرداخت گردید.

امروز نظام‌الملک به اتفاق هزار سوار قزلباش مأموریت یافت تا خزانه و ماترک سعادت‌خان را ضبط و به عمال نادرشاه تحویل نماید^{۱۳}.

هفدهم ذیحجه هفدهم مارس

شنبه هفدهم ذیحجه سربلندخان به «دربار» احضار شد تا عصر در آنجا ماند نادرشاه اظهار داشت که به او اعتماد دارد ولی به علت کمهولت و پیری در جمع‌آوری «پیشکش» و وجوه پرداختی چندان فعالیت ندارد لذا به او توصیه کرد که در جمع‌آوری وجوه مورد نظر هرچه زودتر اقدام به عمل آورد.

۱۲- حقوق عقب‌افتاده سربازان نادرشاه چهار کرور و هشتاد و هشت لک روپیه معادل شش میلیون یکصد هزار لیر بوده است. «نویسنده».

۱۳- کنجینه و مایملک سعادت‌خان از «لوک‌نوتی» به وسیله منصورعلی‌خان حمل و در ۲۵ محرم مطابق ۲۳ آوریل تحویل کارگزاران نادرشاه گردید این مایملک در حدود هشتاد لک روپیه معادل یک میلیون لیره استرلینگ تخمین زده شد. «نویسنده».

هیجدهم ذیحجه هیجدهم مارس

امروز ۱۸ ذیحجه سربلندخان به «دربار» احضار نظام الملک و قمرالدین خان نیز در آنجا بودند طهماسب خان وکیل در رابطه با پرداخت «پیشکش» با آنها به مذاکره پرداخت در همین جلسه سربلندخان به نظام الملک گفت من از مدت‌ها قبل این خفت و رسوائی را پیش‌بینی می‌کردم و بارها به امپراتور توصیه می‌کردم که علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد و پیشنهاد کردم که از همین حالا هم بایستی از هر پیش‌آمد سوئی جلوگیری به عمل آورد و بایستی هرچه زودتر یک شخصیت باتجربه و مورد اعتماد امپراتور را با مبلغی وجه نقد و دیگر اشیاء نفیس به عنوان «پیشکش» به نزد پادشاه ایران بفرستیم در آن موقع هرکس پیش خود فکر می‌کرد که من با این پیشنهاد نقشه خاصی را دنبال می‌کنم ولی هیچکدام از آنها طرح یا تدبیر تازه‌ای ارائه نداد تا اینکه سرانجام این رسوائی و مصیبت به وقوع پیوست. نظام الملک در پاسخ جوابی نگفت.

طهماسب خان نیز مانند نادرشاه که محمدشاه را ملامت کرد قمرالدین خان را مورد سرزنش قرار داد و خطاب به او گفت: چرا گذشته را به خاطر نمی‌آورید حالا پادشاه من پول می‌خواهد! و هرچه در قدرت دارید انجام دهید و اگر این کار را نکنید با رسوائی و خفت مواجه خواهید شد سربلندخان جواب داد بدون تردید این پول را از هر محلی که ممکن باشد تهیه و پرداخت خواهد نمود طهماسب خان گفت اگر او پول نقد نداشته باشد! سربلندخان به او گفت اگر من پول کافی می‌داشتم قبلاً به قندهار

می‌فرستادم و مانع از آن می‌شدم که شما این همه رنج سفر را تا اینجا بر خود هموار نمائید.

آنچه در این ملاقات کوتاه به دست آمد معلوم گردید که نادر شاه پس از کسب پیروزی و استقرار قدرت مبلغ بیست کرور روپیه (معادل بیست و پنج میلیون لیره استرلینگ) از نظام الملک مطالبه نمود (غیر از ظروف طلا و سنگ‌های قیمتی و دیگر اشیاء نفیسی که از امپراتور و دیگر امراء صادره کرده بود) او همچنین اشیاء گرانبها و مورد علاقه خویش را از خزانه امپراتور و «امراء» و دیگر مردم متمول و ثروتمند شهر به دقت جمع‌آوری کرد لیکن با تمام این احوال این اشیاء نفیس که بیشتر از سه کرور^{۱۴} روپیه تخمین زده می‌شد با آنچه از خزانه امپراتور خارج کرده قابل مقایسه نبود چرا که در خزانه امپراتور دفینه‌هایی از سالیان دراز وجود داشت که کسی نمی‌دانست به وسیله چه کسانی مهروموم شده‌اند و مبلغ آنها چه اندازه است شمش‌های طلا و نقره به مقداری زیاد بیش از مسکوکات رایج از خزانه صادره گردید.

نظام الملک در حدود یک کرور و نیم روپیه و جواهر^{۱۵} و اشیاء نفیس «پیشکش» نمود و قمرالدین خان نیز به همین اندازه تقدیم داشت سعادت خان قبلاً موافقت کرده بود که یک کرور^{۱۶} روپیه بپردازد اما او در حدود سی لک^{۱۷} روپیه تدارک دیده بود که پس از شکست او همه به غارت و چپاول رفت او قول داد بقیه را جمع‌آوری و پرداخت نماید سربلندخان به

۱۴- سه میلیون و هفتصد و پنجاه هزار لیره استرلینگ. «نویسنده».

۱۵- ۱۸۷۵۰۰۰ لیره.

۱۶- ۱۲۵۰۰۰۰ لیره.

۱۷- ۳۷۵۰۰۰ لیره.

بمپانه فقر و تنگدستی مبلغی پرداخت نکرد ولی به عنوان «منصب دار و متصدی» مأموریت یافت سه کرور روپیه^{۱۸} از مردم ثروتمند دریافت و به خزانه شاهی واریز نماید. قبلاً سعادت خان مسئولیت این کار را برعهده داشت ولی پس از درگذشت او این مأموریت به عهده سربلندخان محول گردید. عظیم الله خان و دیگر «امراء» و «منصب داران» که به وسیله طمہاسب خان وکیل زیر فشار قرار گرفته بودند همه موافقت کردند که مبلغی را پرداخت نمایند و در همین رابطه کلیه آنها در خانه سربلندخان اجتماع نمودند و قرار شد که صورتی از افراد متمکن و ثروتمند با تعیین مبلغی که می توانند پرداخت کنند تهیه و به شاه تسلیم نمایند تا در صورت تمایل وجه را دریافت و یا آنها را مورد عفو و بخشش قرار دهد. و ضمناً افرادی که مدعی هستند قادر به پرداخت وجهی نیستند بایستی نوشته ای به خط و مهر خود تسلیم نمایند تا اگر ثابت شود دروغ گفته اند مورد مجازات قرار گیرند.

امروز از صبح تا عصر مردم به خانه سربلندخان می آمدند و نام خود را یادداشت می کردند و به خانه های خود مراجعت می کردند.

نوزدهم ذیحجه نوزدهم مارس

دوشنبه نوزدهم ذیحجه مردم هنوز به خانه سربلندخان رفت و آمد می کردند و نام خود را در دفاتر مربوطه ثبت می کردند در همین روز سید نیازخان را که یکک شب قبل از قتل عام، چند تن از

۱۸- ۲۰۰۰ ر ۲۷۵۰ لیره. «نویسنده».

«قزلباش ها» را در خانه اش به قتل رسانید با شال خفه نمودند و همچنین شمسوارخان و ریحان که در همان شب مردم را به بلوا و آشوب تحریک می کردند به ترتیب اولی را گردن زدند و دومی را نیز دوشقه کردند.

بیستم ذیحجه بیستم مارس

سه شنبه بیستم ذیحجه سربلندخان «به دربار» احضار و به دریافت «خلعت» مفتخر و میاهی گردید و سپس به اتفاق عظیم الله خان به خانه اش مراجعت و مشغول رسیدگی به کارها شد.

بیست و یکم ذیحجه بیست و یکم مارس

چهارشنبه ۲۱ ذیحجه رحیم خان مین باشی به سرکردگی دویست سوار تفنگدار تحت فرمان سربلندخان قرار گرفتند تا جبراً از «منصب داران» تعدادی فیل و اسب و شتر جهت استفاده اصطبل نادرشاه مصادره نماید.

بیست و دوم ذیحجه ۲۲ مارس

پنجشنبه ۲۲ ذیحجه نیز مانند روز قبل اقداماتی صورت گرفت.

را چاک زد و کمی بعد در اثر جراحات وارده درگذشت.

ششم محرم چهارم آوریل

روز ششم محرم طهماسب‌خان دستور داد تا گوش یکی از پیشکاران قمرالدین‌خان را برابر چشم اربابش قطع نمایند قمرالدین‌خان به‌عنوان وساطت به‌نزد طهماسب‌خان آمد به‌مجردی که چشم وکیل به قمرالدین‌خان افتاد با یک لحن تند و آمرانه‌ای به او گفت حالا نوبت شما است که او را ساکت کنید آن مرد این حرف را به‌دل گرفت و کمی بعد در روز دوازدهم (۱۰ آوریل) دست به خودکشی زد.

چند تن از «متصدیان» امپراطور در حضور طهماسب‌خان به چوب بسته شدند به‌طوری‌که خون از سر و صورت و بدنشان جاری شده بود وکیل بنگال به‌طور بسیار شدیدی مورد ضرب و شتم قرار گرفت.^{۲۰}

هنگامی‌که صورت‌برداری از افراد تمام شد نادرشاه مقرر داشت تا نظام‌الملک و سربلندخان و قمرالدین‌خان و عظیم‌الله خان و مرتضی‌خان برادر مرادخان وجوهات جمع‌آوری نمایند او همچنین به آنها اظهار داشت که انتظار دارد مبلغ سه‌کرور روپیه (سه میلیون و هفتصد و پنجاه هزار لیره استرلینگ) را درخالد ده روز تدارک نمایند.

۲۰- به وکیل بنگال دستور داده شده بود که مبلغ هفت کرور روپیه به‌وسیله چند واگن از بنگال به دهلی ارسال نماید او به خانهاش مراجعت کرد و بلافاصله دست به خودکشی زد. «نویسنده».

آن تعداد اسامی را به پنج گروه تقسیم نمودند و هزار سوار قزلباش را نیز در دسته‌های دویست نفری مأمور دریافت این وجوهات نمودند.^{۲۱}

دهم محرم هشتم آوریل

مقارن ظهر روز دهم محرم مأمورین وصول به‌اتفاق سواران قزلباش شروع به جمع‌آوری و اخذ وجوهات نمودند پرداخت این مالیات به‌طور نامتناسبی ارزیابی شده بود که بعضی قادر به پرداخت آن نبوده به‌طوری‌که مثلاً مأمور وصول ده لک روپیه تنها توانست مبلغ پنج هزار روپیه دریافت نماید در صورتی‌که مأمورین دریافت ده هزار روپیه موفق شدند دوازده هزار روپیه اخذ نمایند این موضوع ربطی به‌لیاقت یا عدم شایستگی مأمورین نداشت بلکه مربوط به خوش یا بدشانسی پرداخت‌کنندگان بود و هنگامی‌که هم ثابت می‌شد که طرف پرداخت‌کننده وجهی ندارد فریادرسی نبود که به این موضوع رسیدگی کند.

۲۱- سربلندخان فشار زیادی به مردم کامیاب‌خان یکی از منسوبان قمرالدین خان و دیگران وارد نمود بطوری‌که چند تن بعد از آنکه چند لک پرداخت نمودند دست به خودکشی زدند و با اینهمه فشار بازهم شکایاتی به نادرشاه رسید که مبلغ بیست لک روپیه از افرادی که پرداخت استحقاق آن‌را داشته‌اند وصول نشده است. شریف‌خان پسر خیرالنساء بیگم و چند تن از خواجگان به محمدشاه شکایت بردند که سربلندخان مردم را به‌تابودی کشانده است و جبراً مبلغ سه لک روپیه از شریف‌خان مطالبه می‌نماید محمدشاه کسی را نزد عبدالباقی‌خان وزیر نادرشاه و کسی‌که بین او و شاه رابط بود اعزام داشت و از او خواست که به سربلندخان دستور دهد تا از مطالبه وجه از شریف‌خان خودداری نماید. «نویسنده».

سوم صفر اول مه

سه‌شنبه سوم صفر چهل و دو تن از «امراء» از طرف نادرشاه مفتخر به دریافت «خلعت» شدند و مقرر گردید همه خلعت‌ها را بپوشند و رأس ساعت پنج صبح به حضور محمدشاه باریابند.

«خلعت»‌های نظام‌الملک و سر بلندخان و قمرالدین خان و محمد خان بنگوش عبارت بودند از یک جلیقه بسیار گرانبها، یک کت مخصوص شکار زردوزی شده، چهار یارد شال، یک «مندیل» یا عمامه گرانبها، یک خنجر جواهرنشان، یک کارد باغلاف مرصع. بقیه «خلعت»‌ها هم انواع مختلف بودند بعضی پنج یا چهار یا سه یا دو تکه بودند و برخی هم حتی یک شیئی از طلا یا نقره برحسب مقام و رتبه افراد اختصاص داده شده بود.

مقارن ساعت هشت صبح محمدشاه بر تخت روان نشست در حالی که چتر سلطنتی بالای سر او افراشته شده به اتفاق چند تن از امراء به طرف «دیوان‌خانه» حرکت نمود و امراء با کمی فاصله در پشت سر او حرکت می‌کردند هنگامی که به دیوان‌خانه رسیدند امپراطور به سعدالله خان دستور داد که غیر از چند تن از امراء و «منصب‌داران» ارشد بقیه حق ورود ندارند. جلو دیوان‌خانه همه پیاده به راه افتادند امپراطور نیز از تخت روانش پائین آمد و به طرف جایگاه نادرشاه پیش رفت و پس از آنکه همدیگر را در بغل فشردند با هم به صرف صبحانه پرداختند و برای امراء نیز ناشتائی تهیه و تدارک دیده شد، کمی بعد اشیاء زیر را مقابل محمدشاه بر زمین گذاشتند یک تاج جواهرنشان، یک «سریچ»، یک کمر بند، یک خنجر با دسته جواهرنشان، یک قمه مرصع، نادرشاه با دست خود تاج را بر سر محمدشاه گذاشت و بعد از

آنکه او را کمی پند و اندرز داد مرخص نمود اندرزهای نادرشاه از این قرار بود:

در اولین مرحله بایستی تمام امرائی را که از جنگ فرار کردند دستگیر و با توجه به مقام و منصب‌شان آنها را جریمه و مجازات نمایند و به هیچکدام از آنها اجازه داده نشود که قشون جداگانه‌ای برای خود داشته باشند ولی خود امپراطور بایستی شصت هزار سوار زبده در اختیار داشته باشد و هر ماه به هر سوار شصت روپیه مواجب پرداخت شود و هر دو سوار بایستی یک «ده‌باشی»، و هر ده نفر «ده‌باشی» یک «صدآوند» و هر ده نفر «صدآوند» باید یک «هزاره» بر آنها فرماندهی داشته باشد و شما می‌بایست به شایستگی و لیاقت هر یک از امراء و طوایف وابسته به آنها و قوف کامل داشته باشید و به هیچکدام از افسران و سربازان اجازه ندهید که به تنبلی و تن‌پارگی عادت نمایند هنگامی که احتیاج باشد دستجاتی سوار زیر فرمان یک افسر شجاع و موردا اعتماد تشکیل سازمان دهید و پس از رفع ضرورت بلافاصله افواج را متفرق نمائید هیچوقت اجازه ندهید یک فرمانده برای مدت طولانی در مقامش باقی بماند و شما مخصوصاً بایستی از نظام‌الملک برحذر باشید چرا که ما او را مردی حيله‌گر و جاه‌طلب یافتیم محمدشاه پس از اصفاء این فرمایشات اظهار سپاسگزاری نمود. نادرشاه همچنین توصیه کرد به مجردی که امپراطور فراغت پیدا کردند افراد ذیصلاحیتی را در پست‌های مهم ابقاء نمایند و چنانچه هم احساس کردید بعضی از این افسران مورد پسند شما نمی‌باشند همین که ما رفتیم می‌توانید هر کدام را به منصب و مقامی که شایستگی آن را دارند بگمارید و چنانچه بعضی از آنها تمرد کردند بلافاصله اطلاع دهید تا

سید فولادخان کوتوال دستور داد تا این افراد را جمع آوری و تحت الحفظ به قرارگاه او اعزام دارد و ضمناً چند نفر نسقچی باشی را نیز مأمور این کار نمود.

کوتوال پس از تفحص و جستجوی زیاد موفق شد شصت تن از این افراد فراری را دستگیر نماید و بلافاصله آنها را همراه عده‌ای از مأمورین خود و چند تن نسقچی باشی به قرارگاه شاه گسیل دارد. آنها در نزدیکی سربند به اردوی شاه رسیدند. نادرشاه فرمان داد تا همه را به قتل رسانیدند. کمی بعد سید فولادخان تعداد دیگری از این افراد را دستگیر کرد و می‌خواست آنها را روانه اردوگاه نادرشاه نماید ولی چون شنیده بود که با افراد قبلی چه معامله‌ای شده است به امپراطور مراجعه کرد و قضیه را با او در میان نهاد امپراطور اظهار داشت که بدون شک او این افراد بیچاره و بدبخت را نیز به قتل خواهد رسانید ما چرا خون این افراد را به گردن بگیریم بهتر است آنها را رها کنید که به هر جا دلشان می‌خواهد بروند. نادرشاه با قشون خود به حرکت ادامه داد تا نزدیک لاهور رسید طبق اطلاعی که دریافت داشتیم او عده‌ای از سکنه دهات تافی شیر را به قتل رسانید و نیز چند دهکده دیگر را امر به غارت داد ظاهراً علت این بود که تعدادی از سواران جهت تمپیه علیق و علوفه و دیگر لوازم ضروری به آن دهات اعزام شده بودند لیکن سکنه دهات سربازان را دستگیر و همه را به قتل رسانیدند و اسب‌هایشان را به غارت بردند و شب هنگام نیز به قشون دستبرد زدند و هرچه توانستند به سرقت بردند با این ترتیب قبل از آنکه قشون به لاهور برسد بیش از هزار قاطر با محموله‌هایشان به وسیله سکنه بین راه دزدیده شده بودند به طوری که گزارش شده است نادرشاه مالک دشت کرنال را احضار نمود (محلّی که در آنجا فاتح شده بود) و آنجا را به مبلغ پنجاه هزار روپیه از وی خریداری

نمود و دستور داد تا دهکده‌ای در آنجا ایجاد شود و نام آنرا فتح آباد بگذارند.

قبل از آنکه دهلی را ترک کند عده‌ای از سپاهیان خود را به لاهور گسیل داشت وقتی که این عده به آن شهر رسیدند زکریا خان تمام تجار و صراف و ثروتمندان شهر را فراخواند و آنها پس از مشاوره تصمیم گرفتند که از شهر خارج شوند و پیغامی به این مضمون برای سرکرده قشون بفرستند: اگر نقشه شما قتل عام است این شما و این مردم. ما حاضر هستیم، اگر قصد شما غارت و چپاول است ما شهر را ترک نمودیم و هرچه هست در شهر است، ولی اگر پول می‌خواهید «صاحب‌دار» ما بیش از یک کرور روپیه (یک میلیون و دو بیست و پنجاه هزار لیره استرلینگ) نمی‌تواند تدارک ببیند و اگر هم قصد دارید که دستور اعدام و کشتار را صادر نمایید اینجا شهر کوچکی است و نمی‌تواند در مقابل خشم و غضب شما مانند دهلی مقاومت نماید.

هنگامی که فرمانده این پیغام را دریافت داشت آنرا به اطلاع شاه رسانید نادرشاه دستور داد تا یک کرور روپیه را دریافت نمایند و مزاحمتی هم برای سکنه فراهم ننمایند و فرمانده پس از وصول وجه به اردوگاه شاه ملحق گردید. با این ترتیب نادرشاه از کنار لاهور عبور نمود.

از آغاز جنگ کرنال تا خروج نادرشاه از شاهجهان آباد ضایعات و خساراتی از قبیل غارت خزاین و سفاین و انهدام مزارع و ویرانی خانه‌ها که به مردم وارد گردید رقمی نزدیک به یک ارب روپیه معادل یکصد و بیست و پنج میلیون لیره استرلینگ تخمین زده شده است. آنچه نادرشاه شخصاً تصاحب نمود گنجینه‌ای

به حرم می‌رود و درست رأس ساعت پنج صبح نیز از حرم خارج و به کارهای روزمره می‌پردازد. از تجمل‌پرستی بیزار است و اغلب در اجتماعات از منخده و ظروف غذاخوری ساده استفاده می‌کند و بعضی اوقات نیز از خوردن غذا امساک می‌ورزد و تنها بامقداری نخود پرشته که همیشه در جیب دارد سدجوع می‌نماید.

در اردوگاه یا در سفر یا حضر حتی هنگامی که تنها باشد کسی را احضار می‌کند و با او به گفتگو و مذاکره می‌پردازد او شخصاً حقوق و مواجب سربازانش را پرداخت می‌کند و اجازه نمی‌دهد افسران و مافوق به سربازان اجحاف و تعدی روا دارند او هر ماه گزارشی از وضعیت عمومی اطراف و اکناف کشور دریافت می‌دارد و به‌طور دائم و مستمر با جاسوسان و خبرگیران شخصی خود در تمام استان‌های کشور در تماس و مکاتبه می‌باشد در هر استان یک جاسوس ویژه به نام «همکلام» نزد استاندار یا حاکم دارد که او را مجبور می‌کند هر ماه در حضور وی گزارشی از وضعیت حوزه حکمرانی خویش تهیه و بدون اینکه اجازه دخالت به او داده شود شخصاً گزارش را به وسیله پیک مخصوصی به نزد شاه ارسال می‌نماید. این شخص از حاکم حقوق یا انعامی دریافت نمی‌دارد حقوق و انعام یا احياناً مجازات او از طرف شاه تعیین می‌گردد.

این احتیاط و هوشیاری بیش از حد نادرشاه باعث می‌شود که از ستم و تعدی حاکم به مردم، و یا هرگونه توطئه یا شورش بر علیه شخص خود او جلوگیری نماید.

او فوق‌العاده کریم و جوانمرد است به خصوص نسبت به سربازان بسیار سخاوتمندانه رفتار می‌نماید و در مقابل انجام وظائفشان انعام و پاداشی می‌دهد. اما در عین حال در نظم و انضباط بسیار دقیق و سخت‌گیر است و آنها در برابر تقصیرات

صفات و خصوصیات اخلاقی نادرشاه

نادرشاه تقریباً پنجاه و پنج ساله، بلندقامت، و قدش به بلندی شش پا، ولی در عین حال دارای هیكلی تنومند و متناسب می‌باشد رنگ چهره اش گلگون و تا اندازه‌ای گوشت‌آلود است اما خستگی‌ها و مرارت‌های زیاد از چاقی مفرط او جلوگیری می‌نماید. او دارای چشمانی درشت و زیبا و ابروانی سیاه می‌باشد خلاصه کلام آنکه وی یکی از خوش‌قیافه‌ترین مردانی است که من در طول عمرم دیده‌ام.

مشقاتی که در اثر گرمای آفتاب و برودت هوا تحمل نموده بیش از پیش به او سیمائی مردانه می‌دهد صدایش قوی و رساست به حدی که سربازانش از صد یاردی دستورات و اوامرش را می‌شنوند و اجرا می‌نمایند.

او در حد اعتدال و متعارف شراب مصرف می‌نماید و بی‌نهایت از مصاحبت و همنشینی زنها لذت می‌برد ولی بیش از اندازه خود را به این کار مشغول نمی‌نماید. ساعاتی که در اندرون بسر می‌برد بسیار اندک است و به ندرت قبل از ساعت یازده یا دوازده شب

بزرگ محکوم به مرگ، و یا در اثر یک اشتباه کوچک گوش خود را از دست می دهند او هیچوقت مقصر را در هر مقام و رتبه ای که باشد نمی بخشد و قبل از تحقیقات لازم چنانچه کسی از مقصری شفاعت کند بسیار خشمگین و عصبانی خواهد شد. در سفر و لشکرکشی ها سعی می کند از لحاظ غذا و پوشاک و وسائل خواب همطراز سربازان باشد.

او دارای طبیعتی بسیار سخت و مقاوم می باشد و دیده شده که اغلب اوقات در حدود چهل شب خود را در عبا یا بسالاپوش پیچانده و زین اسبش را به صورت متکا در زیر سر گذارده و به خواب رفته است وی در یک موقعیت استثنائی یا حمله ناچار است که شخصاً اثاثیه اش را جابجا نماید. بارها اتفاق افتاده که خود را به دشمن رسانیده در حالی که طرف متخاصم چنین انتظاری را نداشته است. هیچ چیز به اندازه حضور در میدان جنگ او را خوشحال نمی کند لیکن هنگامی که مجبور باشد برای ترمیم و بازسازی قشونش در شهر توقف نماید بسیار متأسف است.

وی کمتر از نیم ساعت به صرف غذا می پردازد و بلافاصله کارهای خود را از سر می گیرد گماشتگان و خدمه او در هر روز سه یا چهار بار عوض می شوند او در روز به پیچوجو خود را به سرگرمی و تفریح مشغول نمی دارد اما شب هنگام، به اتفاق سه یا چهار تن از محارم و نزدیکان به استراحتگاه خصوصی می رود و به عیاشی و خوشگذرانی می پردازد ولی هیچگاه در شرابخواری راه افراط نمی پیماید و حداکثر بیش از سه قدح نمی نوشد در این گونه مجالس او همیشه شوخ و بذله گو و سرحال می باشد و هیچ فردی اجازه ندارد راجع به مسائل عمومی سخنی بر زبان جاری نماید. بعضی از اوقات دیده شده که بعضی از این محارم شبانه در مجامع عمومی پیشنهاداتی به شاه ارائه دادند که او سخت برآشفته

گردید و به آنها گفت که شما مرزبین نادرشاه و نادرقلی را تشخیص نمی دهید.

او به دوستان و محارم خود که در مذاکرات خصوصی او شرکت می کنند محبت بسیار می کند اما در مسائل عمومی با آنها در حد شایستگی و لیاقت آنها رفتار می کند تا جایی که نتوانند به همکاری و هم قطاران خود فخر و مباهات بفروروشند.

مادرش که تا سال ۱۷۳۷ زنده بود (به گفته آنهائی که به خانواده سلطنت نزدیک بودند) پس از آنکه شاه را از سلطنت خلع کرد از وی درخواست کرد که شاه را دوباره به سلطنت برگرداند و در عوض شاه قانونی را به تصویب برساند که او را مادام العمر به سمت سپه سالاری خود برگزیند. نادرشاه از مادرش پرسید که آیا واقعاً اینطور فکر می کند؟ مادرش گفت آری نادرشاه در حالی که می خندید به وی گفت اگر من هم یک پیره زن بودم شاید اینطور فکر می کردم و آرزو داشتم که خود را در مهلکه و دردسرهای سلطنت نیندازم.

او با کوچکترین عمه‌ی شاه طهماسب یعنی خواهر شاه سلطان حسین ازدواج کرده است به طوری که شنیدم از او صاحب دختری است او چند کودک خردسال از زنان صیغه‌ای خویش و همچنین دو پسر از ازدواج دوران گمنامی خود دارد پسر بزرگش رضاقلی میرزا (۴) در حدود بیست و پنج سال دارد و از خردسالی با درجه افسری جزء وارد قشون شد و حالا به درجه ژنرالی ارتقاء یافته و هنگامی که پدرش به هندوستان لشکرکشی نمود به سمت نایب السلطنه ایران برگزیده شد. دومین فرزند او نصرالله میرزا است که در حدود بیست و یکسال سن دارد و حکمران مشهد و استاندار خراسان است و یک وزیر هم به عنوان مشاور در کارهایش به او کمک می نماید.

پسر بزرگش هنگامی که یک افسر دون پایه بود تنها با حقوق خود اعاشه وزندگی می کرد و پدرش نیز بیش از دیگر افسران به او توجهی نمی کرد و به او اجازه می داد تا با دیگر افسران آمیزش و رفت و آمد داشته باشد و همچنین به او هشدار داده بود که اگر تقصیر یا خطائی از او سر بزند مانند دیگران به سختی مجازات خواهد شد او اگر شایستگی و لیاقتی از خود نشان می داد نه تنها او را به درجه بالاتر ارتقاء می داد سهل است، بلکه مهر و محبت پدری را نیز نسبت به او افزایش می داد آنهایی که به خوبی آن جوان را می شناسند (برای اینکه من هرگز او را ندیده ام) می گویند از هر لحاظ به پدرش شباهت دارد و به خوبی شهامت و شایستگی خود را در چند جنگ هنگامی که نادرشاه در هندوستان بوده نشان داده است، و به طور خصوصی هم شنیده ام که او با مهارت و سیاست خاصی بر امپراطوری ایران حکومت نموده و همه چیز را به حال عادی نگه داشته تا پدرش مراجعت کرده است.

در میان استعدادهای فوق العاده نادرشاه بیش از همه حافظه و هوش او قابل تحسین است که کارهایی که در یک لحظه دستور داده یا انجام گرفته است به خاطر دارد و تمام افسران ارشدخویش را که در قشون پیشمارش به خدمت اشتغال دارند به نام و نشان می شناسد و تمام خدمه و نوکران خاص خود را که زمانی در خدمت او بودند به یاد دارد و هر وقت بخواهد کسی را مجازات یا مورد الثقات قرار دهد وی را به نام احضار می نماید.

او مطالب خود را به یک یا دو منشی دیکته می نماید در حالی که در آن واحد دستورات دیگری صادر می نماید.

به من گفته شد که در هنگام عمل، به سرعت احتمالات و جوانب کار را از هر جهت تشخیص می دهد و می داند که چگونه قشونش را به سوی پیروزی رهبری نماید هرگاه یکی از سردارانش به طرز

نامعقولی از دشمن شکست بخورد او شخصاً با تبرزینی که همیشه در دست دارد وی را به قتل می رساند و سپس دستور می دهد تا سردار دیگری جای او را بگیرد.

در تمام جنگ و ستیزها و محاصره ها همیشه در پیشاپیش سپاه حرکت می کند ولی هرگز زخم یا جراحتی برنداشته است جز آنکه چند اسب زیر پایش کشته شده و چند گلوله نیز مختصر آسیبی به زره او رسانیده است.

من می توانم خیلی مطلب مهم و قابل ذکر دیگر از این قهرمان بزرگ، (یعنی همان کسی که دنیا را متقاعد کرد که چند نسل طول خواهد کشید تا کسی دیگر چون وی پا به عرصه هستی گذارد) که خود به چشم دیده، یا شنیده ام بیان نمایم.

وقتی که او به علت فقدان پول و قلت قشون آن چنین کارهای اعجاب آمیزی انجام می دهد که ما انتظارش را از وی نداشتیم، حالا که چنان ذخایر سرشار و ثروت بیکرانی در اختیار دارد و احتمالاً ممکن است برای سی سال دیگر زنده بماند (۵) و در خلال این مدت اگر بخواهد می تواند پیروزی های دیگری به دست آورد و هیچ مردی هم قادر نیست که در مقابل شجاعت و جاه طلبی های نامحدود او پایداری نماید.

یادداشت های مترجم

(۱) نصرالله میرزا فرزند دوم نادرشاه و مادرش دختر بابا علی بیگت کوسه احمدلواقشار حاکم ایورد است و هنگام لشکر

کشی نادرشاه به هندوستان همانطوری که دیدیم همراه پدر بود، و هنگام ورود به دهلی، با نوه اورنگ‌زیب ازدواج کرد پس از کشته شدن نادر، علیقلی خان یا عادلشاه پادشاه جدید سهراب‌گرچی غلام مورد اعتماد خود را برای تصرف خزائن و کشتن بستگان و اولاد نادرشاه روانه کلات کرد. هنگامی که شاهزادگان از قتل پدر آگاهی یافتند سه تن از آنها یعنی نصرالله میرزا، امامقلی میرزا و شاهرخ میرزا سوار براسب شده و به جانب مرو فرار نمودند دوست محمد چهچه‌چی قوشچی نصرالله میرزا با جمعی سوار به تعقیبشان پرداخت و در سه فرسخی کلات شاهرخ میرزا و امامقلی میرزا را دستگیر و به کلات آورد و قربانعلی نامی را مأمور دستگیری نصرالله میرزا نمود. قربانعلی در حوض خان یکی از آبادی‌های مرو شاهجهان به نصرالله میرزا رسید در پیکاری که بین آنها رخ داد نصرالله میرزا به یک ضربت شمشیر وی را به هلاکت رسانید و دوباره راه فرار را درپیش گرفت ولی در حوالی مرو عده‌ای از قراولان مروی او را دستگیر و به کلات برگردانیدند و سهراب‌گرچی نیز هر سه را تحت‌الحفظ به مشهد نزد عادلشاه می‌فرستد او هم فوراً نصرالله میرزا و امامقلی میرزا را می‌کشد و شاهرخ میرزا را نیز بنا به مصلحت خویش در ارک مخفی نموده و شهرت می‌دهد که او را نیز کشته است. هنگامی که نصرالله میرزا کشته شد به روایتی ۲۳ سال و به روایت دیگر ۲۹ سال داشته است.

(۲) نادرشاه در دسامبر ۱۷۳۷ میلادی یکی از سرداران خود به نام علیمردان خان شاملو را به سفارت نزد محمدشاه فرستاد تا ضمن اعلام فتح قندهار از وی بخواهد که به افغانهای فراری اجازه ندهد که خاک هند را پایگاه حملات خود به متصرفات ایران قرار دهند محمدشاه که طبعاً از فتح قندهار ناخشنود بود به تقاضای سفیر نادرشاه و قعی نگذاشت، نادرشاه برای بار دوم

محمدعلی خان قوللر آقاسی را به دربار دهلی اعزام داشت و تقاضای قبلی را تکرار نمود که این بار هم نتیجه‌ای به دست نداد و افغانها به طور دائم و مستمر پس از قتل و غارت شهرها و روستاهای ایران بدون هیچ رادع و مانعی به کابل و غزنین که هر دو جزو قلمرو هندوستان بودند پناهنده می‌شدند.

نادر برای سومین بار سردار محمدخان ترکمان را به دربار هندوستان گسیل داشت که در بین راه به دست حاکم جلال‌آباد به قتل رسید و همین پیش‌آمد بهانه‌ای به دست نادرشاه داد که در دسامبر ۱۷۳۸ به هندوستان لشکرکشی نماید.

(۳) نادرشاه به علت حوادثی مانند شورش تقی خان حاکم فارس و طغیان محمدخان بلوچ در خوزستان و آشوبهای اهالی داغستان و بروز ناآرامی‌های دیگر در کشور دستور داد تا مالیات سه ساله را که به خاطر فتح دهلی به مردم ایران بخشیده بود مجدداً وصول نمایند. برای دریافت این مالیات مأمورین او از هیچگونه ظلم و ستمی به مردم فروگذار نمی‌کردند. بازن طبیب مخصوص او می‌نویسد هنگامی که از آباد به طرف کرمان عزیمت می‌نمود برای دریافت مالیات حکم کرد تا تمام عمال و کارگزاران استان فارس به کرمان احضار شوند و این عده که بالغ بر هفتاد و پنج تن می‌شدند پس از اخذ مبالغ زیادی از هر کدام دستور داد تا دوازده تن از معتبرین آنها را که عبارت بودند از وزیر و مستوفیان فارس و کلانتر و کدخداباشی شیراز به استثنای یک نفر از یک چشم سائیرین را از هر دو چشم نابینا کردند و پس از چند روزی دوباره حکم کرد که تا افراد بینا و نابینا که عده آنان بالغ بر هفتاد و چهار نفر از فارسیان و یکصد و شانزده نفر از اهالی کرمان بودند همه را به قتل رسانیدند و نسق‌چیان نیز فرمان او را به اجرا درآوردند و از سر کشتگان دو مناره کله ساختند که بلندی یکی از آنها را که

خود تعیین کرده بود به سی‌پا (دهمتر) می‌رسید.

(۴) رضاقلی میرزا فرزند ارشد نادرشاه در سال ۱۱۳۱ هـ ق متولد، و در سال ۱۱۶۰ هـ ق به اتفاق هیجده تن از دیگر اولاد و اعیان نادرشاه به فرمان عادل‌شاه عمه‌زاده‌اش به قتل رسید.

رضاقلی میرزا در سال ۱۱۴۲ هـ ق در سن دوازده سالگی با فاطمه سلطان بیگم دختر شاه سلطان حسین ازدواج نمود و از این وصلت شاهرخ میرزا در سال ۱۱۴۶ هـ ق قمری تولد یافت، که بعدها با اینکه چشم‌پایش را میل کشیده بودند تا سال ۱۲۱۰ هـ ق در خراسان سلطنت می‌کرد و در همین سال به وسیله آغا محمدخان قاجار از سلطنت خلع و به مازندران تبعید گردید.

نادرشاه پس از احراز مقام سلطنت (۲۵ شوال ۱۱۴۸ هـ ق) رضاقلی میرزا را والی خراسان کرد و در روزهایی که نادرشاه قندهار را در محاصره داشت رضاقلی میرزا با سپاه خراسان نواحی بلخ و بدخشان را به تصرف درآورد.

و پس از آنکه در سال ۱۱۵۴ هـ ق به جان پدرش سوء قصدی انجام گرفت نادرشاه این سوء قصد را به پسرش نسبت داد و در حال خشم و غضب دستور داد تا چشم‌های رضاقلی میرزا را از حدقه بیرون کشیدند.

در سال ۱۱۶۰ هـ ق که نادرشاه به قتل رسید رضاقلی میرزای کور با سایر شاهزادگان در کلات بسر می‌بردند و همان‌طوری که قبلاً گفتیم سهراب گرجی غلام عادل‌شاه او را با دیگر شاهزادگان در کلات به قتل رسانید.

(۵) برخلاف پیش‌بینی‌های جیمز فریزر نادرشاه در سال‌های آخر عمر به جای دست زدن به کارهای اعجاب‌انگیز پس از کور کردن فرزندش رضاقلی میرزا دچار جنون آدم‌کشی گردید و از آن تاریخ به بعد دست ظلم و تعدی به جان و مال مردم ایران دراز کرد

و خست و بیدادگری را به‌جائی رسانید که همه بیگانگان و شاهزادگان و حکام و سرداران و سربازان تماماً از خشم و غضب او اندیشناک بودند و توطئه‌های سری از هر طرف آغاز شد حتی خویشان و نزدیکان او نیز به ناراضیان پیوستند و هرکسی را آرزو بود که فرصتی به‌دست آورد و به‌گوشه‌ای فرار کند و جان خود را از مهلکه نجات دهد وضعیت غیرعادی و جنون او روز به روز افزایش می‌یافت و خودی و بیگانه هر لحظه مرگ را در جلو چشمان خود می‌دیدند و آخر سر کار را به‌جائی رسانید که دست تجاوز به نزدیکان و بستگان خود دراز کرد و از هر کدام مبلغ کلانی مطالبه می‌کرد و آنان هم لامحاله از هر کجا و به هر وسیله‌ای که ممکن بود تهیه می‌نمودند چرا که در صورت عدم پرداخت جان خود را از دست می‌دادند و همین ظلم و بیدادگریها موجب شد که سازش‌هایی بین جمعی از نزدیکان و مقربان او صورت گیرد، و سرانجام تصمیم گرفتند به هر نحو که ممکن است کار او را تمام نمایند به روایت بازن طبیب مخصوص او، پادشاه در اطراف خود خبر زمزمه فساد و عصیان نمی‌شنید، پیک‌های او را بازداشت می‌کردند اوامر او منقطع می‌شد هر روز از طغیان نوی خبر می‌دادند درد او روز به روز افزونتر می‌گشت و درباریان از اینکه وقایع را در نظر او بزرگتر جلوه دهند لذت می‌بردند.

با این ترتیب شاه در نوزدهم ژوئن ۱۷۴۰ به نیم‌مایلی قوچان رسید و در همان محل اردو زد و گفتمی خطری را که در این محل در کمینش بود احساس می‌کرد چند روز بود که اسبی را زین کرده و آراسته در حرم آماده داشت و حتی وقتی ناگهان خواست به کلات خود بگریزد نگهبانانش مطلب را دریافتند و نتیجه‌های وخیمی را که از گریختن او حاصل می‌شد به او آشکار نمودند و گفتند ما خدمتگزاران وفادار پادشاهیم و با تمام دشمنان او خواهیم جنگید

و هیچ‌یک از ما خداوند خود را ترک نخواهد کرد نادرشاه
لامحاله خرسند شد و خواهی نخواهی برگشت و از خیال فرار
منصرف شد او نیکگ می‌دید و شکک نداشت که چندی است توطئه‌ای
بر ضد او چیده شده است و زندگی او در خطر است ولی عاملان
توطئه را نمی‌شناخت.

سرانجام توطئه‌گران در شب یکشنبه یازدهم جمادی‌الثانی
۱۱۶۰ هجری قمری (۲۰ ژوئن ۱۷۴۷ م) در فتح‌آباد خبوشان (۳)
کیلومتری شمال باختری قوچان) هنگامی که نادرشاه در خواب بود
داخل چادر او شده ابتدا به ضرب شمشیر یکدست او را قطع کردند
و سپس سر او را بریده به همراه قاصدی برای علیقلی‌خان
برادرزاده‌اش که در هرات بود (و بعدها عادل‌شاه لقب گرفت)
فرستادند.

www.KetabFarsi.com

ملاقات با جعفرخان زند (۱۷۸۷)

در تاریخ هیجدهم ژوئیه ۱۷۸۷ به اتفاق آقای جونز (سر) هارفورد جونز بریچ سفیر بعدی انگلیس در ایران. م) دبیر دوم کنسولگری انگلیس در بصره برای یاریابی به قرارگاه جعفرخان زند رفتیم.

هنگام ورود به قرارگاه شاه، کمی پس از ساعت ده صبح به چادر محمدحسین وزیر^۱ راهنمایی شدیم در آنجا به شیوه ایرانیها با قلیان و قهوه از ما پذیرائی به عمل آوردند. چادر میرزا محمد حسین بسیار زیبا و مستطیل شکل و جلو آن کاملاً باز بود آستر حسین چادر با یک نوع چیت بسیار قشنگ تودوزی شده و کف آن نیز با اقسام قالیهای نفیس ایرانی و نمدهای کاریز مفروش شده بود معمولاً در ایران مخده یا بالش در مجالس عمومی مورد استفاده قرار نمی‌گیرد ولی گمگاهی در محافل خصوصی به کار گرفته می‌شود.

در حدود نیم یا یک ساعت بعد از ظهر یک نفر افسر به ما اطلاع داد که خان آماده است تا ما را به حضور بپذیرد بلافاصله به دنبال او به راه افتادیم چادر خان در فاصله سی یاردی چادر وزیر قرار داشت و پس از ورود به استراحتگاه خان آن افسر ما را ترک گفت و صاحب منصب دیگری جای او را گرفت و ما را به چادر خان راهنمایی کرد.

در همین موقع به فراشان و محافظان که چادر را در محاصره

۱- میرزا محمدحسین وفا وزیر خاندان زندیه بود برای اطلاع بیشتر به یادداشتهای مترجم ذیل بخش چهارم مراجعه شود.

بخش سوم

ترجمه‌ای که به خوانندگان گرامی تقدیم می‌گردد، بخش‌هایی از کتابی است، تحت عنوان

Observation Made on a Tour Bengal to Persia Years 1786-7

که توسط ویلیام فرانکلین William Francklin افسر وابسته به رژیمان بنگال به رشته تحریر درآمده است.

این سفرنامه ابتدا در سال ۱۷۹۰ در ۳۴۷ صفحه به قطع رقی در لندن منتشر و بعداً نیز در سال ۱۹۷۶ برای بار دوم تجدید چاپ شده است.

فرانکلین در تاریخ ۲۷ فوریه ۱۷۸۶ از بمبئی حرکت کرده و در تاریخ ۲۹ مارس ۱۷۸۷ وارد شیراز شده و مدت هشت ماه برای جمع‌آوری اطلاعات مربوط به ایران در شیراز اقامت داشته است.

«مترجم»

خود داشتند دستور داده شد تا لبه‌های چادر را از چپ و راست بالا زدند در اینجا ما توانستیم هیئت خان‌زند را بطور وضوح مشاهده نماییم. به مجردی که اطراف چادر را بالا زدند افسر راهنما اشاره کرد که وارد شویم، ما طبق آداب و رسوم انگلستان کلاه از سر برداشتیم و در برابر خان تعظیم نمودیم، جعفرخان با تکان دادن سر به کرنش ما پاسخ گفت و سپس از بیرون به سمت درب عقبی چادر پیش رفتیم و در مدخل چادر بار دیگر سر فرود آوردیم و خان برای دومین بار با سر اشاره کرد که بنشینیم و ما در فاصله چهار یاردی یعنی در جایی که آقای جونز در ملاقاتهای قبلی می‌نشست، بر زمین نشستیم. خان خوشحال و سرحال به نظر می‌رسید او در رابطه با اوضاع اروپا و انگلستان و آداب و رسوم آنها پرسشهایی نمود و آقای جونز به سئوالاتش پاسخ گفت و سپس خان به ما اطمینان داد که امنیت ما را در شیراز تأمین خواهد نمود و به منشی خود دستور داد تا به همین منظور برای ما «فرمانی» صادر نماید و پس از اینکه مدتی تقریباً طولانی در حضور خان بودیم اجازه مرخصی یافتیم و با همان تشریفات قبلی از چادر خارج شدیم.

چادر خان تقریباً بزرگ و مستطیل و با سردیرک سرپا نگه‌داشته می‌شد دیرکها با روپوشهایی زرانود تزئین یافته بودند قسمت جلو چادر در تمام اوقات باز بود و با یک نوع پارچه قشنگ ابریشمی آسترده‌وزی شده که مانند چادر وزیر طرحهای زیبایی در آن به کار رفته و کف آن نیز با فرشهای گرانبها و نمدهای کناره مفروش شده بود در قسمت فوقانی چادر، جعفرخان بر روی یک نمذ بزرگ که بر روی هم تا شده، جلوس کرده بود و در مقابل او خارج از چادر میرزا محمدحسین با چند تن از افسران و فرماندهان سپاه ایستاده بودند.

لباس خان با دیگر تن‌پوش رجال و اعیان دربار چندان تفاوتی نداشت او یک «قبای» نارنجی ابریشمی به تن داشت قلیان بسیار زیبایی که با طلا تذهیب‌کاری شده در دست گرفته و مشغول کشیدن بود این قلیان بسیار ظریف و زیبا و «سرپوشی» از طلا داشت. در پشت چادر خان و در حدود چهل یارد فاصله «حرم» سلطنتی واقع شده که اطراف آنرا با بوریای قرمز رنگ که در حدود دوازده پا ارتفاع داشت پوشانده بودند. خان همیشه تعدادی از زوجات خود را همراه دارد و به همان اندازه هم تعدادی زن و خدمه در کاخ سلطنتی در شیراز بسر می‌برند.

روز سی‌ام اوت ما شیراز را به اتفاق آقای جونز برای دیدن خرابه‌های پرسپولیس ترک گفتیم...

مدعیان سلطنت

سلسله پادشاهانی که در این مقطع از زمان بر ایران حکومت می‌کردند عبارتند از علی‌شاه (۱) به مدت نه ماه، ایراهیم‌شاه (۲) شش ماه، و شاه‌رخ‌شاه (۳) پس از یک تغییر و تحول سرانجام بر شهر مشهد غلبه یافت و هنوز زنده است و بیش از چهل سال از عمرش می‌گذرد و خطه خراسان زیر سلطه فرزندش نصرالله میرزا قرار دارد. سلیمان‌شاه و اسمعیل‌شاه^۲ هر کدام چهل روز سلطنت کردند و به قتل رسیدند (۴) آزادخان افغان (۵) یکی از سرسخت‌ترین دشمنان کریم‌خان زند پس از شکست دستگیر و مغلولاً به شیراز

۲- اسمعیل‌شاه ظاهراً همان ابوتراب میرزا است که به نام شاه اسمعیل سوم به تخت نشست و کریم‌خان نایب‌السلطنه است. «مترجم».

آورده شد و در آنجا از مرگک طبیعی درگذشت حسین‌خان قاجار (۶) یکی دیگر از دشمنان کریم‌خان شیراز را در محاصره گرفت ولی نسبتاً لشکریانش در اثر ترمرد و سرکشی او را رها کردند عده‌ای از متمریدین حسین‌خان را دستگیر و او را به قتل رسانیدند و سر او را به نزد کریم‌خان فرستادند و در ضمن افراد خانواده‌اش نیز به اسارت گرفته شده و به شیراز اعزام گردیدند. کریم‌خان با افراد این خانواده به مدارا رفتار کرد و کمی بعد آنها را آزاد نمود به شرط آنکه شیراز را ترک ننمایند. سرنوشت علیمردان‌خان بختیاری را (۷) نیز قبلاً شرح دادیم.

کریم‌خان (۸) یکی از سرداران مورد توجه نادرشاه بود و هنگام مرگش در شیراز و استان‌های جنوبی اقامت داشت پس از یکک کشمکش و جنگ و ستیز با رقیبانش سرانجام فرمانروائی کشور ایران را به خود اختصاص داد.

کریم‌خان به عنوان نایب‌السلطنه در حدود سی سال قدرت را در دست داشت و تحت عنوان «وکیل» یا نایب‌السلطنه بر ایران فرمانروائی می‌کرد و هیچگاه عنوان شاهی را قبول نکرد و شیراز را مقر حکمرانی خود قرار داد و کمک‌های شایان و بی‌دریغی از مردم شیراز و اهالی جنوب دریافت داشت و سرانجام در سال ۱۷۷۹ در میان اندوه و تأثر عمومی درحالی‌که به او به دیده افتخار ایران نگاه می‌کردند درگذشت.

خصوصیات اخلاقی کریم‌خان

اگر یک پادشاهی سزاوار نامی بزرگ باشد کریم‌خان می‌تواند ادعا کند که این عنوان را به خود اختصاص داده است و

اقداماتی که انجام داد امروز این مسئله را ثابت می‌کند این پادشاه بزرگک پس از آنکه قدرت را به دست گرفت تمام هم و غم خود را به آبادانی شیراز معطوف نمود و از طرفی نیز با ابداع و تدوین قوانین تازه در جهت رفاه و بهبود مردم سرزمین ایران اقداماتی به عمل آورد.

احداث ساختمانهای عمومی

او چند قصر در شیراز و حومه آن احداث کرد مساجد و بقاع متبرکه را تعمیر و مرمت کرد و با ایجاد شاهراهها شیراز را به دیگر نواحی اطراف مرتبط نمود و کاروانسراهای مخروبه را دوباره بازسازی نمود او همچنین ترتیبی اتخاذ کرد تا تمام تجار و بازرگانان و مسافرین در قلمرو امپراطوری ایران بتوانند آزادانه فعالیت و رفت‌وآمد نمایند.

قوای انتظامی

طبق اطلاعاتی که از چند تن از اهالی شیراز کسب نمودم در طول زمامداریش به علت نظم و انضباط قوای انتظامی هیچگونه بی‌نظمی یا قتلی به وقوع نپیوسته است چرا که مسببین چنین بی‌نظمی‌ها به شدت مجازات و تنبیه می‌شدند. معمولاً در ایران هر حکمرانی برای تثبیت قدرتش دست به کشت و کشتار می‌زد ولی کریم‌خان به آرامی و ملایمت و در عین حال با اجرای عدالت قدرت را به دست گرفت و این رویه را در تمام طول زمامداریش مراعات

می نمود. مردمی که دوران زمامداریش را به یاد دارند و زنده اند، هنوز عمیقاً تحت تأثیر محبت‌های او قرار دارند و کشت و کشتارهایی که در انقلابات بعدی توسط جانشینانش انجام گرفت به‌طور چشمگیری محبوبیت او را نسبت به زمان حیاتش افزایش داده است.

کمک به افراد نیازمند

در قلمرو فرمانرواییش او بزرگوار و آزاداندیش بود در خلال زمامداریش چندین ساختمان به‌منظور ایجاد تأسیسات صنعتی جهت اشتغال به کار بیکاران و محرومین ایجاد نمود این روش نمونه‌هایی از رفتار و حسن سلوک پادشاهان متمدن و پیشرفته جهان را به‌خاطر می‌آورد. او حتی نسبت به کسانی که چند بار به جانش سوء قصد کردند عفو و اغماض نشان داد و با اینکه دوستان و درباریانش به شدت طالب مجازات آنها بودند نرمی و ملایمت نشان می‌داد.

استقامت و پایداری او در جنگ

در لشکرکشی‌ها و عملیات رزمی خود را کاملاً با زندگی زمان جنگ وفق می‌داد او در زمان نادرشاه به چند پیروزی مهم دست یافت در ایران هیچ سوارکار و شمشیرزنی همانند کریم‌خان نبود در ایران معمولاً فرماندهان سپاه در فاصله‌ای دور عملیات جنگی را هدایت می‌نمایند ولی کریم‌خان با یک روش غیر معمول همیشه

در هنگامه جنگ در پیشاپیش قشونش در میدان جنگ دیده می‌شد.

کریم‌خان بیسواد بود

این مسئله بسیار مهم و قابل توجه است که پادشاهی که به یک کشور پهناور فرمانروائی می‌کند بیسواد باشد کریم‌خان خواندن و نوشتن را نمی‌دانست ولی رفتار بشردوستانه او که مقامش را به حد رفیعی رسانیده بود کمبود بیسوادیش را جبران می‌نمود او صنعت‌کاران و هنرمندان را تشویق می‌کرد و در زیر چتر حمایت خود قرار می‌داد.

عقاید مذهبی کریم‌خان

همان طوری که قبلاً گفتیم او چندین مسجد بزرگ در کنار کاخ سلطنتی احداث نمود و مبلغی گزاف نیز بابت مخارج خدمه و تعمیرات این چنین تأسیساتی وقف نمود او همچنین در طول زمامداریش مانند یک پادشاه معتقد به اصول و مبانی مذهبی مبالغی وجه نقد برای مصارف اعانات و صدقات و امور خیریه اختصاص داد او نسبت به خارجی‌ان به‌خصوص اروپائیان بسیار مهربان بود و آنها همیشه از بذل و بخشش و منش کریمانه‌اش بهره‌مند بودند. وی از مال‌اندوزی و طمع‌ورزی تنفر داشت و تمام تجار و بازرگانان شیراز پذیرفته‌اند که در طول زمامداری کریم‌خان دیناری به‌عنف از آنها گرفته نشده است.

گسترش و توسعه تجارت

کریم‌خان از توسعه و گسترش تجارت و بنابر گمانی حمایت می‌کرد و از این طریق به افزایش ثروت و رفاه مردم کشورش کمک می‌نمود.

روابط خارجی

او به علت ایجاد یک حکومت مستقل و نیرومند داخلی مورد احترام کشورهای خارجی بود خلیفه مغرور عثمانی از اسلامبول سفیری به دربار کریم‌خان گسیل داشت و تقاضای اتحاد و دوستی نمود هر چند اعزام این سفیر جنبه سیاسی داشت و با بعالی می‌ترسید که کریم‌خان به شهر بصره حمله نماید اما طولی نکشید که سپاهیان کریم‌خان بصره را به محاصره خود درآوردند و خاک عثمانی را مورد تجاوز قرار دادند.

سفرای دیگری از دربار حیدرعلی معروف و دیگر امرا و راجه‌های هندوستان با مقادیری هدایا به دربار کریم‌خان اعزام شده بودند و هر کدام به نوبه خود طالب اتحاد و همبستگی با وی شدند چنانچه حکمرانی کریم‌خان به درازا می‌کشید بدون شک ملت ایران به شهرت و افتخارات فراوانی دست می‌یافت و احتمالاً با قدرتی که به دست می‌آورد دولت عثمانی را (در جوار روسیه) شکست می‌داد ولی مزگه او همه چیز را درهم ریخت و کشور ایران را دچار هرج و مرج نمود و سالها طول خواهد کشید تا دوباره این کشور بتواند زمامداری مثل کریم‌خان را به خود ببیند. وی در سن

هشتاد سالگی در سال ۱۷۷۹ در میان اندوه و تأثر عمومی درگذشت. هرگز دیده نشده که بحثی از کریم‌خان به میان آید و مردم شیراز برای شادی روح او طلب آمرزش و مغفرت ننمایند یا اشکشان جاری نگردد از زمان مرگ کریم‌خان تاکنون سه سال می‌گذرد ولی مردم هنوز خاطره او را گرامی می‌دارند. **جغفرخان** من این مطالب را از سرداران سپاه و دیگر افرادی که با وی حشر و نشن داشتند شنیده‌ام.

جعفرخان

جعفرخان مردی است فربه و تنومند که چشم راستش کمی لوچ است او ذاتاً مردی معتدل و ملایم و محبوب مردم می‌باشد در شیراز نظم و ترتیبی قابل تحسین بوجود آورد. او نسبت به خارجیان به خصوص انگلیسها بسیار نظر مساعدی دارد و هنگامی که من و جونز در شیراز اقامت داشتیم نهایت لطف و محبت را در باره ما به عمل آورد. در میان دو رقیبی^۳ که فعلاً بر سر تصاحب تخت و تاج در حال جنگ و منازعه می‌باشند او محبوبیت بیشتری دارد چنانچه بر رقیب پیروز گردد ممکن است به وضع مملکت سر و سامانی بخشد ولی مدت‌ها طول خواهد کشید تا بتواند ضایعاتی که در اثر هرج و مرج و انقلابات متعدد در این کشور بوجود آمده ترمیم نماید قوای دو طرف متخاصم تقریباً مساوی است و هر کدام به طور تقریبی بیست هزار سوار در اختیار دارد.

جعفرخان دارای فرزندان متعددی است بزرگترین پسر او

۳- منظور آغا محمدخان قاجار است. «مترجم».

لطفعلی خان جوان نوزده ساله ای است که ظاهری امیدبخش دارد او اخیراً به سمت بیگلربیگی شیراز منصوب گردیده است...

اول نوامبر ۱۷۸۸

هنگامی که این یادداشتهای را به پایان رسانیدم نامه از ایران دریافت داشتم که جمفرخان اخیراً شهر لار را قهراً به تصرف درآورد و آخرین خبر حاکی است که آغامحمدخان با بیست هزار قشون خود در نزدیکی پرسپولیس موضع گرفته است.

یادداشتهای مترجم

۱ و ۲ - علی قلی خان افشار ملقب به عادل شاه پسر ابراهیم خان ظهیرالدوله برادرزاده نادر شاه است او در روزهای واپسین عمر نادر شاه بر علیه عموی خود دست به تمرد و سرکشی زد و پس از قتل نادر به تعجیل تمام خود را از هرات به مشهد رسانید و به نام علی شاه بر تخت سلطنت جلوس نمود در یادداشتهای مترجم ذیل بخش دوم گفتیم که علی شاه یکی از سرداران مورد اعتماد خود به نام سهراب خان گرجی را روانه شهر کلات نمود تا آنجا را به تصرف درآورد. سهراب خان پس از ورود به کلات بلافاصله نصرالله میرزا و امامقلی میرزا پسران نادر شاه و شاهرخ میرزا پسر رضاقلی خان را که متواری شده بودند دستگیر و آنها را

مغلولاً به نزد عادلشاه روانه نمود و رضاقلی میرزای کور را بسا هیجده تن دیگر از اولاد و احفاد نادرشاه که همگی در کلات بودند به قتل رسانید، و آنگاه علی شاه در حدود ده کرور نقدینه نادرشاه را که در قلعه کلات ذخیره کرده بود از خزانه ها بیرون کشید و همه را بدون ملاحظه بذل و بخشش نمود این پادشاه پس از یک سال و نیم سلطنت در جنگی که بین او و برادرش ابراهیم خان بین تهران و قزوین به وقوع پیوست شکست خورد و در حین فرار عده ای او را دستگیر و نزد برادر آوردند پس از اسارت و دستگیری او ابراهیم خان دستور داد تا وی را از هر دو چشم نابینا ساختند چندی بعد که ابراهیم خان از شاهرخ میرزا شکست خورد علی شاه را هم که همراه برادر دستگیر کرده بودند به مشهد آوردند به قول مؤلف محافل المؤمنین این پادشاه کور تیره روز را به اهل حرم - سرای نادری سپردند. آنها هم وی را به قصاص خون شاهزادگان و جنایات زشتی که مرتکب شده بود قطعه قطعه کردند. ابراهیم خان پس از دستگیری و کور کردن علیشاه به همدان و از آنجا به تبریز رفت چون در این موقع شاهرخ شاه پسر رضاقلی میرزا در مشهد بود امراء و اعیان خراسان با پادشاهی او همداستان بودند لذا ابراهیم خان برای اغفال آنان نقشه ای طرح نمود و چنین شهرت داد که او در واقع نماینده شاهرخ میرزا می باشد و برایش پیغام فرستاد که از مشهد به تبریز بیاید و در آنجا تاجگذاری کند تا او به عنوان یکی از سردارانش به وی خدمت نماید از آنجائی که امراء خراسان پی به مکنونات قلبی اش بردند برایش پیغام فرستادند که بهتر است وی به مشهد بیاید و در مراسم تاجگذاری شاهرخ میرزا شرکت نماید به دنبال این پیغام امراء و اعیان خراسان در تاریخ هشتم شوال ۱۱۶۱ هـ ق شاهرخ میرزا را به شاهی برگزیدند. ابراهیم خان پس از آگاهی از این ماجرا او هم در هفدهم ذیحجه

همان سال خود را شاه خواند و سکه به نام خود زد و بلافاصله برای تسخیر خراسان و عزل شاهرخ شاه روانه مشهد گردید ولی در بین راه لشکریانش برعلیه او شورش نمودند و در قلعه قم او را دستگیر نموده و مآووقع را به اطلاع شاهرخ شاه رسانیدند. شاهرخ شاه نیز فوراً غده‌ای را برای آوردن او به مشهد روانه قم نمود. مأمورین شاهرخ شاه ابراهیم خان را دربین راه به قتل رسانیده و جسدش را همراه با علیشاه کور به مشهد آوردند.

(۳) به یادداشت‌های مترجم در ذیل بخش دوم مراجعه شود.
(۴) میرزا سیدمحمد نوه شاه سلیمان اول معروف به شاه سلیمان دوم پسر میرزا داود متولی باشی آستان قدس رضوی است که در این موقع هیجده سال داشت دستگیر و چشمانش را میل کشید و خود به نام شاه سلیمان دوم برتخت سلطنت جلوس کرد.

شاه سلیمان تنها چهل روز سلطنت کرد تفصیل از این قرار بود که وی پس از رسیدن به سلطنت سرداران و هواداران خود را مأمور تسخیر هرات و قندهار نمود در این حیص و بیص یوسف علی خان جلایر که یکی از سرداران وفادار به شاهرخ شاه بود از غیبت بهبودخان اتکی تاتار مروی و دیگر طرفداران شاه سلیمان استفاده کرد و شاه سلیمان را از سریر سلطنت به‌زیر کشید و او را از هر دو چشم کور کرد و مجدداً شاهرخ شاه کور را به سلطنت رسانید.
شاه سلیمان پس از کور شدن به مدت شش سال دیگر زنده بود تا سرانجام در سال ۱۱۶۹ هـ ق در شهر مشهد بدرود حیات گفت.

(۵) آزادخان از طایفه سلیمان خیل افغان یکی از سرداران سپاه نادرشاه بود آزادخان در جنگهایی که بین علی مردان بختیاری و کریم خان زند رخ داد از علی مردان خان حمایت کرد و نیز در جنگی که بین او و کریم خان به‌وقوع پیوست خان زند را شکست داد

و وی را تا ملایر و اصفهان تعقیب نمود. آزادخان سالها با کریم خان و محمدحسن خان قاجار در جنگ و ستیز بود و سرانجام چون یارای مقاومت درمقابل خان زند را نداشت لامحاله تسلیم شد و به‌نزد کریم خان آمد و خان زند نیز نهایت احترام را در حق او به‌جا آورد آزادخان از سال ۱۱۷۹ تا سال ۱۱۹۳ هـ ق زمان فوت کریم خان در نهایت عزت و احترام زندگی می‌کرد و بعد از فوت کریم خان نیز چند سالی دیگر زنده ماند تا اینکه در سال ۱۱۶۹ هـ ق در شیراز درگذشت.

(۶) محمدحسن خان قاجار پسر فتحعلی خان قاجار قوآنلو است محمدحسن خان در سال ۱۱۲۷ هـ ق متولد و در سال ۱۱۷۲ هـ ق در سن چهل و پنج سالگی در حوالی بهشهر توسط دو نفر از طایفه یوخاری باش (دولو) به قتل رسید آن دو نفر پس از کشتن خان قاجار سرش را به تهران نزد کریم خان زند بردند. کریم خان نیز دستور داد تا آن سر را با احترام شستشو دادند و در صحن حضرت عبدالعظیم دفن نمودند و پسرانش آغا محمدخان و حسینقلی خان را مورد محبت قرار داد و با خود به شیراز برد و بقیه را نیز در قزوین سکونت داد. از محمدحسن خان نه پسر به‌جای ماند که آغا محمدخان مؤسس سلسله قاجاریه بزرگترین فرزند او می‌باشد.

(۷) علی مردان خان از رؤسای بزرگ بختیاری است هنگامی که شاهرخ شاه برتخت سلطنت جلوس کرد ابوالفتح خان را که او نیز از رؤسای ایل بختیاری بود به حکومت اصفهان منصوب کرد این موضوع به سبب کدورت و رنجش علی مردان خان شد و او با کریم خان زند برعلیه ابوالفتح خان متحد گشته و به اصفهان لشکرکشی کرد. ابوالفتح خان پس از جنگی که در حوالی اصفهان با علی مردان خان و کریم خان کرد هزیمت یافته و اصفهان در تاریخ ۱۸ محرم ۱۱۶۳ هجری قمری به تصرف علی مردان خان درآمد.